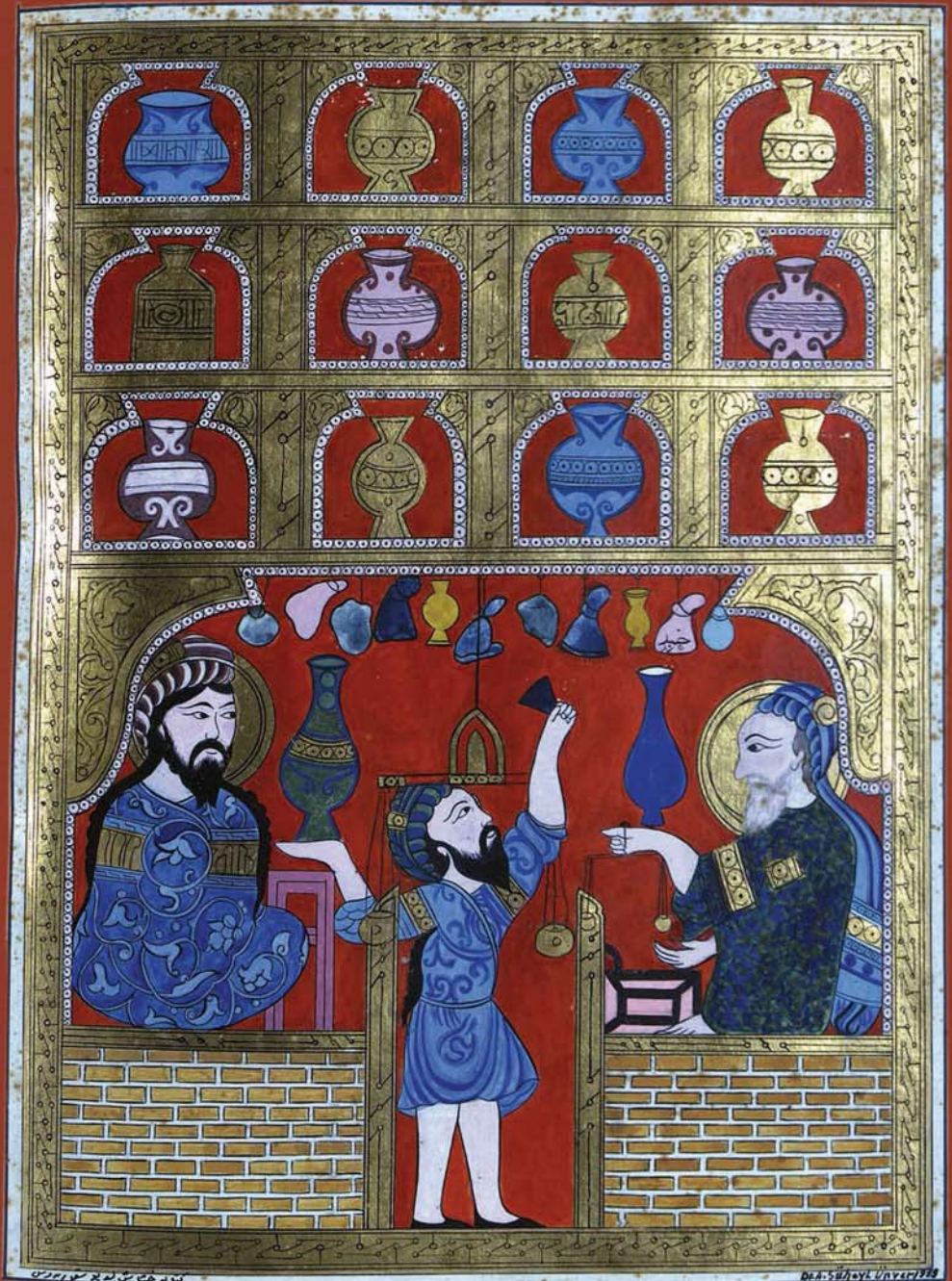


فصلنامه اطلاع‌رسانی در حوزه نقد و تصحیح متون، نسخه‌شناسی و ایران‌شناسی

دوره سوم، سال سوم، شماره یکم و دوم، بهار - تابستان ۱۳۹۷ | انتشار بهار ۱۳۹۹

سرسختن؛ میراث مکتوب و نقش آن • درباره برخی تغییرات در دیوان ناصر خسرو / احمد مهدی نهنش • کتاب‌المصادر ابوغلی تیرانی / علی‌ابراهیم صادقی • فرمان جهان‌شاه قراقوبولو در منع عزاداری محرم (بمناسبت ۱۳۸۶ق) / عبداللین شیخ‌المکملی • نمونه کاربرد چاپ سنگی در فرمان‌نویسی / تاب شیرازی • مکر الهی / مصدقین کوشی • تسخانی تازیانیت از ارشاد قلاسی در لندن / ماری پوناشی • دست‌نویس کهن قابوس‌نامه و چاپ حرفی آن / سوسد قلاسی • «بِسْکُو» یا «بِسْکُو»؟ جای‌نامی در تاریخ سیستان / جواد معتمدی حکم • سیمسار پرتاب‌بده / مریم بیروسی / رباعی خیم در ریاض هندوشاه نخبجوانی / سید علی برافلسی • کهن‌ترین نمونه‌های شناخته‌شده از نستعلیق تبریزی تا سال ۸۰۰ق و ارتباط آن با دستگاه آل چالویر در تبریز و بغداد / علی صفوی آق‌نهنه • معنوی و ارزشی مقلداتی هفت نسخه‌شاهنامه، مقدم بر نیمه دوم سده هشتم / علی شایبوان • درباره دشوارترین بیت شاهنامه / امیر رفغان • بخش‌هایی از انیس‌الوحده در جنگی متعلق به اوایل سده نهم / علی رحیمی واریانی • اشعار نویافته عبید زاکانی در مجموعه لطایف و سفینه ظرایف / حسن شریفی ضعی • درباره تصحیح جامع‌اللغات نیازی / امین خدیووست • ادبیات فارسی بیرون از ایران (سیف‌آه هند، آملی، آسیای میانه، و در فارسی بیودی) / مصدقین کوشی • القانون فی الطب (کتاب‌الاول فی الامور الکتابیه من علم الطب) / سید نصیرزاده نگاهی به تصحیح خلاصه‌الاشعار و زبدة الافکار (بخش تبریز و آذربایجان و نواحی آن) / مرضی موسوی • مدخل حساسه ملکی ایران / فاطمه حتمیان • ریشه‌شناسی چه می‌کنید؟ (۴) / سید احمدرضا قلم‌نمائی • آثار راشد محمد افندی / ملاحظاتی در باب نقد کتاب ازل القانون فی الطب / باسختی به نقد دیوان منوچهری / سید شیری



فصلنامه اطلاع رسانی در حوزه نقد و تصحیح متون، نسخه شناسی و ایران شناسی دوره سوم، سال سوم، شماره یکم و دوم بهار - تابستان ۱۳۹۷ [انتشار: بهار ۱۳۹۹]

صاحب امتیاز:

مرکز پژوهشی میراث مکتوب

مدیر مسئول و سردبیر: اکبر ایرانی

معاون سردبیر: مسعود راستی پور

مدیر داخلی: یونس تسلیمی پاک

طراح جلد: محمود خانی

چاپ دیجیتال: میراث

نشانی مجله:

تهران، خیابان انقلاب اسلامی، بین خیابان دانشگاه و ابوریحان، ساختمان فروردین، شماره ۱۱۸۲، طبقه دوم.

شناسه پستی: ۱۳۱۵۶۹۳۵۱۹

تلفن: ۶۶۴۹۰۶۱۲

دورنگار: ۶۶۴۰۶۲۵۸

www.mirasmaktoob.ir
 gozaresh@mirasmaktoob.ir

بها: ۲۵۰,۰۰۰ ریال

روی جلد: نگاره آغاز کتاب الحشایش دیوسقوریدس در مجموعه پزشکی ۳۷۰۳، کتابخانه ایاصوفیا، مورخ ۶۲۱ق، به نسخ خوش عبدالله بن الفضل سبط الاعز. در این نگاره یک دکان دارو فروشی دیده می شود. بر روی یکی از اشیاء آویخته از بالای دکان، نام «جنید» نوشته شده که به ظاهر نام نگارگر این نسخه است.

تصویر خط بسمله

از نسخه کتابخانه John Rylands

فهرست

سرخن

میراث مکتوب و نقش آن..... ۲-۵

جستار

در باره برخی تعبیرات در دیوان ناصر خسرو / احمد مهدوی دامغانی..... ۶-۷

کتاب المصاغر ابوعلی تیزانی / علی اشرف صادقی..... ۸

فرمان جهان شاه قراقویونلو در منع عزاداری محرم (به تاریخ ۸۶۵ق) / عمادالدین شیخ الحکامی..... ۹-۱۲

نمونه کاربرد چاپ سنگی در فرمان نویسی / نایب شیرازی..... ۱۳-۱۵

مکر الهی / مجدالدین کیوانی..... ۱۶-۲۷

نسخه ای تازه یافت از ارشاد قلانسی در لندن / عارف نوشاهی..... ۲۸-۳۱

دستنویس کهن قابوس نامه و چاپ حروفی آن / مسعود قاسمی..... ۳۲-۴۶

«بسکو» یا «بسکر»؟ جای نامی در تاریخ سیستان / جواد محمّدی خمک..... ۴۷-۴۹

سپه سار برن تابید پیه / مریم میرشمسی..... ۵۰-۵۲

رباعی خیتام در بیاض هندوشاه نخجوانی / سیدعلی میرافضلی..... ۵۳-۵۴

کهن ترین نمونه های شناخته شده از نستعلیق تبریزی تا سال ۸۰۰ق و ارتباط آن با دستگاه آل جلاپیر در

تبریز و بغداد / علی صفری آق قلعه..... ۵۵-۸۵

معرفی و ارزیابی مقدّماتی هفت نسخه شاهنامه مقدّم بر نیمه دوم سده هشتم / علی شاپوران..... ۸۶-۱۰۰

در باره دشوارترین بیت شاهنامه / امیر ارغوان..... ۱۰۱-۱۱۲

بخش هایی از انیس الوحده در جنگی متعلّق به اوایل سده نهم / علی رحیمی واریانی..... ۱۱۳-۱۱۵

اشعار نویافته عبید زاکانی در مجموعه لطایف و سفینه ظرایف / محسن شریفی صحی..... ۱۱۶-۱۲۰

نقد و بررسی

در باره تصحیح جامع اللغات نیازی / امین حق پرست..... ۱۲۱-۱۲۵

ادبیات فارسی بیرون از ایران (شبه قاره هند، آناتولی، آسیای میانه، و در فارسی یهودی) / مجدالدین کیوانی..... ۱۲۶-۱۳۷

القانون فی الطب (الكتاب الأول، فی الأمور الكلية من علم الطب) / سعید فتحعلی زاده..... ۱۳۸-۱۵۴

نگاهی به تصحیح خلاصه الاشعار و زبده الافکار (بخش تبریز و آذربایجان و نواحی آن) / مرتضی موسوی..... ۱۵۵-۱۶۳

مدخل حماسه ملی ایران / فاطمه حمصیان..... ۱۶۴-۱۶۷

پژوهش های دبستان

ریشه شناس چه می کند؟ (۴) / سید احمد رضا قائم مقامی..... ۱۶۸-۱۷۴

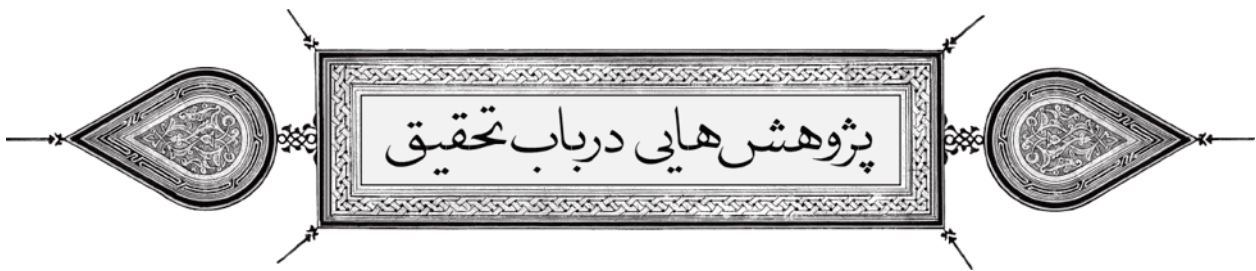
ایران «متون و منابع عثمانی»

آثار راشد محمّد افندی / نصرالله صالحی..... ۱۷۵-۱۷۷

دوره نهمین

ملاحظات در باب نقد کتاب اول القانون فی الطب / نجفقلی حبیبی..... ۱۷۸-۱۹۰

پاسخی به نقد دیوان منوچهری / سعید شیری..... ۱۹۱-۱۹۹



پانوشته (۶)، لغت ترسا ترجمه‌ای از لفظی سریانی است.

عین گفته معین چنین است:

استاد هنینگ ترسا را ترجمه از سریانی داند.

ادامه مطلب مؤلف نقل معادل و مشتقات ترسا در فارسی میانه ترفانی^۱ است، یعنی tarsāgī، که در برابر آن با تردید معنای «نصرانیت یا ترس» آمده، بی‌آنکه ذکری از این کلمه در متون زردشتی شود، و آنگاه در سغدی و خوارزمی، یعنی trs'k، بی‌آنکه به دخیل بودن آن از فارسی میانه توجهی شده باشد، و آنگاه در عربی به صورت ترسا، که بنا بر ادعا دخیل از «ایرانی» است، و در سریانی به صورت tarsāgīh که دخیل است از «ایرانی»، و این قول اخیر نقل است از پاول هرن و ما به آن باز خواهیم گشت. در آخر نیز به لحاظ معنایی کلمه با راهب عربی و جمع آن رهبان مقایسه شده است، که احتمالاً مقایسه‌ای بی‌اعتبار است، به شرحی که در ادامه بحث خواهد آمد.

حال باید دید کدام یک از این آراء را باید معتبر شمرد و کدام نامعتبر است و جز آنچه در سطور قبل به همراه نقص‌های مدخل به اجمال گذشت، چه مسائلی باید در این مدخل طرح می‌شده و نشده است. اول کاری که باید کرد این است که نوع استعمال این کلمه در متون پهلوی و سغدی و خوارزمی به دست آید.

نخست پهلوی. پیردمناش در مقدمه بر باب پانزدهم کتاب کلامی شک و گمانی وزار (ص ۲۰۹) درباره این کلمه بحث کرده و بهتر است همان مطالب او به صورت خلاصه نقل شود.

۱. لهجه‌ای از زبان فارسی میانه که متون مانوی را به آن نوشته‌اند و اسناد از ترفان یا طرفان در ترکستان چین به دست آمده است.

ریشه‌شناسی چه می‌کند؟ (۴)

سید احمد رضا قائم مقامی

دانشگاه تهران
qaemmaqami@ut.ac.ir

۴. ترسا

در فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی، در اشتقاق ترسا آمده است که این لفظ مشتق از tarsāg یا tirsāg فارسی میانه است، که خود از *tr̥sāka* در ایرانی باستان (یعنی زبانی که اوستایی و فارسی باستان از آن زاده شده‌اند) مشتق شده، و صورت اخیر از -tr̥sa که ماده اصطلاحاً آغازی (رک. ادامه بحث) است از ریشه -tr̥h به معنای «ترسیدن». مرجع این مطلب، بنا بر ادعای مؤلف، اساس اشتقاق فارسی پاول هرن و مقاله هم او در اساس فقه اللغة ایرانی است؛ حال آنکه هرن در هیچ یک از این دو نوشته از اشتقاق ترسا از *tr̥sāka* در ایرانی باستان حرفی به میان نیاورده است. آنگاه مؤلف گفته است:

به گمان هنینگ (به نقل از محمد معین، برهان قاطع، ج ۱، ص ۴۸۴،

خلاف قیاس، به نظر نویسنده حاضر، در فارسی و به قیاس کلماتی مانند «یونانیان» ساخته شده و در ظاهر صورت پهلوی به آن داده‌اند.

tarsāg و tarsāgīh در متون دیگر زردشتی نیز گاه کاربرد داشته و در حد جست‌وجوی نویسنده، در مادیان هزارادستان (tarsāg) و در هیربدستان (tarsāgīh) به کار رفته‌است. اما بیرون از متون زردشتی، tarsāgīh یک بار در متنی مانوی به فارسی میانه به کار رفته که نویسنده حاضر به آن دسترسی ندارد و در فرهنگ‌ها با تردید آن را به «ترس» یا «مسیحیت» ترجمه کرده‌اند. در سغدی، tarsāk به معنای «مسیحی» دخیل از پهلوی است و tarsākānē^۳ به معنای فرد مسیحی و منسوب به ترسا (از tarsāk و پسوند ānē؛ پسوند را مقایسه کنید با پسوند مغانه فارسی) مشتق از آن است. tarsākānē مؤنث این لفظ اخیر است و tarsākānē tarsāk اسم است از tarsāk و پسوند -yā به معنای «مسیحیت». آنچه در مورد دخیل بودن کلمه در سغدی گفته شد در مورد خوارزمی نیز صادق است و بنابراین برای به دست آوردن اشتقاق کلمه فقط tarsāg (و صورت قدیم تر آن، tarsāk) پهلوی به کار می‌آید.

اما tarsāg پهلوی ساخت روشنی دارد: ماده مضارع tarsīdan (ترسیدن) و پسوند پرکاربرد -āg که سازنده اسم فاعل یا صفت فاعلی است و بازمانده آن در فارسی همان پسوند کلماتی مانند دانا و تواناست. این پسوند به لحاظ تاریخی یک گونه دیگر هم دارد و آن -ag است، مانند šnāsag به معنای «شناسا» و بازمانده آن در فارسی های ناملفوظی است که به ماده‌های مضارع می‌پیوندند و غالباً اسم ابزار می‌سازد، مانند گیره و رنده.

اینکه گفته شد -āg و -ag به لحاظ تاریخی گونه دیگر همند نیازمند شرح است. به عبارت دیگر، اصل این دو پسوند را باید معلوم کرد. به خلاف -ان و -نده و اصل آنها در ایرانی باستان، که کارکرد آنها ساختن صفت فاعلی بوده، دو پسوند -ag (-ه) و -āg (-ا) در ایرانی باستان اصالتاً صفت فاعلی نمی‌ساخته‌اند. این دو بازمانده دو صورت از پسوند -ka هستند که به ترتیب به کلمات مختم به -a و -ā اضافه شده و سپس، بر اثر تجزیه

۳. به املاي trs'k'n'k. تلفظ بالا تلفظ معمول سغدی دانان است. احتمالاً تلفظ ترساکانک نیز درست است (به پایان این نوشته رجوع شود).

به گفته دمناش همه متون به دست آمده از زبان‌های ایرانی میانه [پیش از کشف کتیبه کردیر که در آن مسیحیان را به دو لفظ n'cr'y، یعنی našōrāyē و krystyd'n، یعنی kristiyān، خوانده‌اند و آن عجلتاً از بحث خارج است]، مسیحیان را به لفظی می‌خوانند معادل ترسایان، یعنی «ترسایان خدا»، و این خود معادل است با لفظ سریانی dehēlā که در ترجمه اعمال رسولان (۲، ۱۰) به کار رفته، ولی در این معنا کاربرد رایجی در سریانی نیست. ترساگ (tarsāg) در فارسی میانه کاربرد غالب است و از آنجا به سغدی نیز راه یافته‌است؛ مثلاً در تاریخ بر شبا، که به هر دو زبان سریانی و سغدی از ترسان به دست آمده، در تحریر سغدی trs'q'nc آمده و در تحریر سریانی kristyānīā و معادل kristyanūta سریانی در آن متن trs'qy' است، به معنای «ترسایی». همین را به صورت Ta-sa مسیحیان نسطوری چین نیز به کار برده‌اند. آنگاه می‌گوید که تغییر نام مسیحیان ایران احتمالاً بر اثر گرایش مسیحیان به رهبانیت و دیرنشینی باشد، به این معنا که لفظی با معنایی مضیق را در معنایی موسّع به کار برده‌اند، چنانکه راهب در عربی^۱ او سپس متوجه متون مندایی می‌شود و می‌گوید که در گزای راست (۵۵)، نویسنده کسانی را که خود را «خدای ترسان» (dahālyā؛ مؤنث آن: dahālātā) و «اهل گریه، بُکاة» یا «توبه‌کاران، توابان» خوانده‌اند به سخره گرفته و مقصود نویسنده گزای از این الفاظ زهد دیرنشین (abilyā؛ مؤنث آن: abīlītā) بوده‌است. همین اصطلاح اخیر است که به صورت amwast به پهلوی اشکانی ترجمه شده و از آن مؤمنان به دین مانی، علی‌الخصوص خواص آنان، را اراده کرده‌اند.^۲

دمناش، در تعلیقات این باب، دو متن نیز از دینکرد و دادستان دینی (قرن سوم هجری) در رد مسیحیان نقل کرده که در دومین آنها ترسایان به املاي trs'hyk'n آمده‌است. این صورت

۱. تئودور نولدکه نیز، نیم قرن قبل از انتشار کتاب دمناش، به شبیه این قائل شده و گفته‌است که راهب به معنای «دیرنشین اهل زهد»، که در اصل به معنای «ترسکار، ترسنده» بوده‌است و مقصود از آن زاهدان خدا ترس بوده و سپس به معنای مطلق مسیحی به کار رفته، ترجمه از tarsāg فارسی است.

۲. دمناش به پیروی از هنینگ این کلمه را amust (هم‌ریشه با مویه) خوانده و هنینگ به راهنمایی پولوتسکی آن را ترجمه قرضی از سریانی دانسته‌است، اما بعدها از رأی خود اعراض کرده و کلمه را hamwast خوانده، از hamwad. به معنای «مؤمن»، نه «مویه‌گر». درباره این عبارت گزای در ادامه چند کلمه دیگر خواهد آمد.

ثانوی اجزای اینگونه کلمات، انتزاع شده‌اند و به‌عنوان پسوندهای جدید به کار رفته‌اند. پسوند *-ka* و گونه‌های آن، *-aka* و *-ika/-īka*، که این صورت اخیر نیز از پیوستن *-ka* به کلمات مختوم به *-i* ساخته شده، البته کاربردهای متنوع داشته‌است. یک کاربرد آنها دادن معنایی نزدیک به معنای فاعلی یا صفت مشببه به کلمه بوده است، مانند *-karakā* (سنسکریت) به معنای «کننده، مؤثر»، *-kṛṣāka* (سنسکریت) به معنای «کشاورز» و هم‌ریشه با آن، *-vināsaka* (سنسکریت) به معنای «نابودکننده» و هم‌ریشه با گناه فارسی، *-khanaka* (سنسکریت) به معنای «کننده» و هم‌ریشه با آن، *-apa-xraosaka* (اوستایی) به معنای «بدگو، معتاد به بدگویی» (و چند کلمه دیگر در بند ۹۵ آبان یشت)، *-rapaka* (اوستایی) به معنای «محافظ»، *-zinaka* (اوستایی) به معنای «زیان‌رسان» و هم‌ریشه با آن، *-mṛṣḍāka* (اوستایی) به معنای «آمرزگار» و هم‌ریشه با آن. این معنا در مورد پسوند *-āka* نیز تا حدی صادق است، مانند *-bhikṣāka* (سنسکریت) به معنای «گدا». ^۱ با این حال، شمار این دسته اخیر به نسبت اندک است و معلوم است که در ادوار بعد به مرور این کاربرد جدید بر اثر پیوستن *-ka* به کلمات مختوم به *-ā* بیشتر شده است و همین را عجتاً، پیش از بحث دقیق‌تر، باید درباره *-ṛsāka** پذیرفت و وجود آن را در ایرانی باستان^۲ بسیار نامحتمل دانست. مخصوصاً باید توجه داشت که در متون موجود اوستایی و فارسی باستان، شاهدی از کاربرد این نوع اخیر ال‌ذکر پسوند *-ā-ka* به دست نیست.

حال باید دید ریشه این *-ṛsāka** که ادعا کرده‌اند چیست. در ایرانی باستان، مانند دیگر زبان‌های هندی و اروپایی، فعل از افزودن شناسه‌هایی به «ماده» فعل ساخته می‌شده و ماده فعل عبارت بوده است از «ریشه» فعل به علاوه بعضی پسوندها. یکی از این پسوندها *-sa-* بوده که به «صورت ضعیف» ریشه اضافه می‌شده است و به فارسی آن را اصطلاحاً «ماده آغازی» می‌گویند. فعلی که با این ماده فعل ساخته می‌شده گاه دلالت بر آغاز شدن فعل یا صیورت می‌کرده و

۱. درباره اصل پسوند *āg* نظر دیگری هم هست، ولی نظر نویسنده حاضر همین است که در بالا آمد.

۲. ایرانی باستان زبان مفروضی است که زبان‌های خویشاوندی مانند فارسی باستان و اوستایی از آن منشعب شده‌اند. اینجا هر گاه این کلمه به کار رفت، منظور این زبان فرضی و مخصوصاً دو زبان مزبور است.

این نام‌گذاری از اینجاست.

«صورت ضعیف» ریشه هم نیازمند شرحی است که بیان ساده آن این است (به آنچه در ادامه می‌آید تغییر درجه کمی مصوت‌ها می‌گویند): حذف یا اثبات یا امتداد *a* در تکواژها، که عمدتاً وابسته به تغییر جای تکیه بوده، جز تغییر آوایی سبب تغییرات صرفی نیز می‌شده است، مانند *-tṛh* (که به آن درجه صفر یا ضعیف ریشه می‌گویند)، *-Ṛah*، برابر با *-ḥah* در فارسی باستان^۳ (که به آن درجه متوسط یا پُر یا افزوده ریشه می‌گویند) و *-Ṡāh* (که به آن قوی یا کشیده یا بالانده ریشه می‌گویند). در همه این کلمات معنای «ترس» هست، ولی مثلاً *-Ṡsa* (از *-Ṡsa-Ṡsa*) معنای «ترسیدن» دارد و *-Ṡhaya* معنای «ترساندن»؛ ترسیدن فارسی بازمانده کلمه اول است و هراس فارسی بازمانده کلمه دوم و سهم فارسی نیز بازمانده *-ḥahman** است از درجه متوسط ماده و پسوند اسم ساز *-man*. حال دو پرسش پیش می‌آید: ۱. چرا در فارسی ترسیدن (به فتح اول) می‌گوییم و نه ترسیدن (به کسر اول)؟ و ۲. *-Ṡhaya* چگونه تبدیل به هراس شده است؟

پاسخ به این دو پرسش نیازمند یک مقدمه کوتاه دیگر است. ماده یا بن ماضی فارسی بازمانده صفت مفعولی گذشته ایرانی باستان است و آن کلمه‌ای است مشتق از ریشه فعل و پسوند *-ta*. ریشه فعل در این ساخت غالباً ضعیف است؛ مثلاً *-kṛta* به معنای «کرده». مصدر فارسی، گرچه هم در فارسی و هم در پهلوی عبارت است از افزودن *-an* به ماده ماضی، به لحاظ تاریخی ساخته شده از ریشه متوسط به علاوه پسوند *-tanai*؛ مثلاً *-kartanai** به معنای «کردن». یک نوع اسم فاعل در ایرانی باستان بوده که اگر بخواهیم مطلب را خیلی ساده کنیم باید بگوییم از ریشه متوسط و پسوند *-tar* ساخته می‌شده، مانند *-kartar* به معنای «کننده» (کلماتی مانند کردار و دادار و خریدار بازمانده این ساختند از حالت مفعولی مفرد). این سه نوع کلمه یا سه نوع ساخت دستوری در ادوار بعد قیاساً در هم اثر کرده‌اند و باعث به وجود آمدن کلماتی شده‌اند که در ایرانی باستان با این مصوت‌ها وجود نداشته‌اند. مثلاً

۳. در فارسی باستان، این *Ṡ*، که نوعی سین است، برابر است با *Ṡr* در دیگر گویش‌های ایرانی باستان. در فارسی، *Ṡ* به سین بدل شده و *Ṡr* به «هر» یا پس از حذف «ه» به «ر»، مانند جفت‌های «داس و دهره» و «پس و پور» که هر جفت یک کلمه‌اند از دو گویش.

پاسخ این است که در پهلوی و پهلوی اشکانی (بقیه زبان‌های ایرانی میانه از بحث ما خارجند) ساخت سببی را به بازمانده صفت مفعولی ایرانی باستان، که همان ماده ماضی پهلوی و پهلوی اشکانی باشد، و به مصدر و بعضی ساخت‌های دیگر نیز سرایت داده‌اند و فی الجمله بر اثر قیاس، صورت‌های آمیخته‌ای را به وجود آورده‌اند که وجود آنها در ایرانی باستان، با توجه به قواعد لغت‌سازی آن زبان و قواعد تغییر کمی درجات مصوت‌ها، ممتنع بوده است. هراس نیز، که بازمانده *θrāhaya* است ($h < \theta$) حاصل همین آمیختگی است، آمیختگی هراس/ *hrāh** با ترس/ *tars*، یعنی آنکه *s* از ترس به ماده دیگر این فعل نیز منتقل شده و باعث خلطی شده است.^۲

تا اینجا از بعضی قرائن زبانی یاد شد که احتمال اشتقاق *tarsāg* پهلوی از *tr̥sāka** ادعایی را تضعیف می‌کنند. اما این همه درباره ترسا به معنای عام «ترسنده» بود. ترسا به معنای «مسیحی، نصرانی» چیزی بوده است نوظهور در زمان ساسانی و ممکن نیست که اشتقاق آن را بتوان در ادوار قدیم‌تر جست. از اینجا است که محققان کوشیده‌اند منشأ لفظ را در جهان مسیحی بیابند و در این باره اهم تحقیقات مقاله مشهور سلیمان پینس است و چون اطلاع از آن در ایران ممکن است به اندکی از محققان محدود باشد، نقل خلاصه آن بی‌فایده‌ای نیست (از تکرار بعضی مسائلی که در سطور قبل، در ضمن نقل مطلب دُمناش، گذشت و در نوشته پینس هم هست پرهیز می‌شود). چنانکه دُمناش گفته، *tarsāgān* فارسی میانه نظیری در ترجمه سریانی عهد جدید دارد و آن *dāhlā* یا *dāḥel-Alāhā* است به معنای «ترسکار» یا «خدای ترس»، و مبنای سخن او ترجمه بند دوم از باب دهم اعمال رسولان است. هم او گفته است که در وهله اول راهبان مسیحی را «خدای ترس» یا «ترسکار» می‌گفته‌اند و سپس توسعه همه مسیحیان را. شبیه به همین رأی از ثئودور نولدکه نیز صادر شده است. اما پینس گفته است که نه در پهلوی، نه در یونانی و نه در سریانی (یعنی دو زبانی که مسیحیان اصطلاحات خود را به آن دو ساخته‌اند و همین

۲. این مسائل که سعی شد به صورت ساده و به اختصار در اینجا شرح شود، از مسائل مهم در تحولات آوایی و دستوری زبان فارسی در ادوار قدیم آن است؛ اما در اینجا مجال شرح بیشتر آن نیست و خواننده باید درباره آن به کتاب‌هایی که در دستور تاریخی زبان فارسی نوشته شده رجوع کند. اشتقاق هراس آنطور که در فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی آمده خلاف قواعد تغییرات کمی درجه مصوت‌هاست.

مردار و مردن به قیاس مُرده ضمه گرفته‌اند، به این شرح که مُرده بازمانده صفت مفعولی است و بایست به ضم اول تلفظ شود (*mur < mṛ*)، ولی دو کلمه دیگر، اگر بنا بود بر کنار از این قیاس تحول یابند، هر دو باید به فتح اول تلفظ می‌شدند. ترسیدن هم از همین شمار است: فتحه اول (به جای کسره) حاصل قیاس است و از اینجا نیز می‌توان دریافت که ترسا و *tarsāg* (هر دو به فتح اول) کلماتی تازه است که در فارسی میانه، از ماده مضارع فعل *tarsīdan* و پسوند *-āg*، که در این زمان پسوندی پرکاربرد بوده، ساخته شده است (*tirsāg*)، به کسر اول، که در فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی آمده، مستند به سندی نیست، گرچه به لحاظ آوایی امکان وجود آن هست؛ توجه شود به ماده مضارع *tyrs* در متون مانوی).

گفته شد که ماده‌های مسمی به «ماده آغازی» بر روی درجه ضعیف ریشه ساخته شده‌اند، مانند خفسیدن از *xufsa* (در برابر مثلاً خواب که بر روی *x^vāb*، یعنی درجه بالانده، ساخته شده است). حال باید گفت که *s* در هراس (از *hrās* یا از *ahrās*) با یک مصوت افزوده آغازین که اصطلاحاً به آن *prothesis* می‌گویند) نیز بازمانده همان پسوند *-sa* در ماده‌های آغازین است، ولی نه بر روی ماده ضعیف، و این پرسشی را پیش می‌آورد که نیازمند پاسخ است و پاسخ آن بار دیگر قیاس است. توضیحش این است که ماده‌های مختلف یک کلمه (چون در ایرانی باستان، مانند دیگر زبان‌های هندی و اروپایی، هر فعل ممکن بوده چند ماده داشته باشد)، بعد از آنکه قواعد تغییر کمی درجه مصوت‌ها از بین رفته، قیاساً در هم اثر کرده‌اند و باعث تغییر هم شده‌اند یا خلطی میان آنها اتفاق افتاده است. مخصوصاً ماده‌های ماضی (یعنی همان صفت‌های مفعولی) و ماده‌های مضارع بر اثر قیاس باعث تغییر یکدیگر شده‌اند؛ مثلاً صفت مفعولی گذشته از ریشه *tak*- به معنای «شتابان روان شدن» بنا بر قاعده باید *taxta-* می‌شده، و شده است. بازمانده صورت سببی از این ریشه تاز- است در تازاندن و تازیدن. اما تاختن و تاخته از کجا آمده؟ در ایرانی باستان، ممکن نبوده است که بتوان از صفت مفعولی گذشته فعل سببی ساخت و بنابراین، فرض صورت **tāxta** در ایرانی باستان فرضی نادرست است.^۱

۱. فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی پراست از این صورت‌های نادرست فرضی در ایرانی باستان، مانند **sāxta*، **saxta* و **tāxta** و غیره.

اصطلاحات بعداً وارد کلیسای شرق، از جمله ایران، شده) هیچ کلمه‌ای به دست نیست که معنای آن «ترسکار» باشد و بر رهاب دلالت کند، و بعید نیست که رهاب عربی متأثر از لفظ ترسای ایرانی باشد و بنابراین، رهاب در معنای معمول آن حاصل محدود شدن معنای ترسا (یعنی عموم مسیحیان) باشد، و این خلاف رأی نولدکه و دمناش است.

رأی پینس این است که میان لفظ tarsāg پهلوی و صورت جمع آن، tarsāgān، و نام بعضی فرق و گروه‌های دینی آن اعصار در زبان‌های مجاور احتمالاً ارتباطی هست. معادل tarsāg در عبری احتمالاً yaw-ray بوده و معادل آن در سریانی dāhlā و اولین این دو را ترجمه‌بندیستم از باب ۱۳۵ زبور داود به پهلوی^۱ تأیید می‌کند که در آنجا در ترجمه جمله «شما که از خدا ترسانید خدا را بستائید»، در برابر عبارت مشخص شده tls'kydy آمده است، یعنی گروه ترسندگان.

اما این گروه‌های دینی کدامند؟ اینان را باید آن گروه‌هایی به شمار آورد که به عبری به آنها yir'ei shamayim («ترسندگان از آسمان») یا yir'ei ha shem («ترسندگان از خدا») و به یونانی phoboumenoi ton theon یا oi sebomenoi (ton theon) و به لاتینی metuentes می‌گفته‌اند (توجه شود که ton theon «خدا» ممکن است از عبارت حذف شود و این خصوصاً در لفظ لاتینی آشکار است). چنانکه گذشت، در ترجمه سریانی اعمال رسولان این کلمات را به صفت فاعلی‌ای از ریشه dhl («ترسیدن») نقل کرده‌اند. این خدای ترسان گروهی غیریهودی بوده‌اند که به خدای یهود معتقد بوده‌اند و بعضی شرایع یهود را به جا می‌آورده‌اند، اما از عقاید و آداب غیریهودی (پاگانی) خود نیز دست‌نکشیده بوده‌اند. اولین تبلیغات مسیحیان متوجه همین خدای ترسان بوده و مبلغان مسیحی، و در واقع پولسی، اولین توفیقات خود را در میان اینان به دست آورده‌اند و از میان آنان گروندگان یافته‌اند. احتمال دارد که اینان پس از گرویدن به دین مسیح نیز همچنان نام «خدای ترسان» را از خود برنداشته‌باشند و این را قرائنی تأیید می‌کند که اینجا بحث از آنها ضرورت ندارد و طالبان می‌توانند درباره آن به

۱. زبور داود به پهلوی ترجمه شده بوده و قطعاتی از آن بر جاست. این قطعات را کای بار، دانشمند دانمارکی، از روی اسنادی که از استادش، فریدریش آندرئاس، بازمانده بوده به چاپ رسانده است.

مقاله پینس و مراجع او رجوع کنند.

این خدای ترسان در سرزمین‌های نزدیک به ایران یا تحت نفوذ فرهنگی و سیاسی ایران یا بعضی متصرفات ایران نیز پراکنده بوده‌اند. از جمله خاندان شاهی حدیب (ادیابنه) از این شمار بوده‌اند و بنابراین، ارتباط و تماس ایرانیان با اینان هیچ بعید نیست و نام ترسا (tarsāg) نیز ممکن است به واسطه این ارتباط‌ها و تماس‌ها وارد زبان پهلوی شده باشد. با این حال، در نبود سند باید به دنبال قرائنی گشت که مؤید این ظن باشد. پینس در گزنی مندایین قرینه‌ای یافته و به همان عبارتی استناد کرده که دمناش کرده و در صفحات قبل ذکر آن گذشت. دمناش مقصود از dahālyā را در این عبارت گزنا رهابان دانسته، ولی به خلاف نظر او، در متن مقصود از آن مسیحیان است:

او [مسیح] با این شمایل آمد و در جهان کسانی را اسیر کرد و آدمیزادگان را گمراه کرد و حکمت خود را برای آنان به ارمغان آورد. اینان خود را خدای ترسان و راستان می‌نامند، او آنان را کریستیان می‌نامد ...

بنابراین، احتمالاً در آرامی لفظی وجود داشته از ریشه dhl به معنای «ترسیدن»^۲ که ترجمه آن الفاظ عبری و یونانی بوده و دلالت بر خدای ترسان داشته و اثری از آن در گزنی مندایین مانده و همین لفظ بوده که به پهلوی نیز ترجمه شده بوده است، و این خود نتیجه یک امر تاریخی بوده و آن اینکه به اقرب احتمال، در سرزمین‌های مجاور ایران مسیحیانی بوده‌اند که همچنان خود را «خدای ترسان» می‌خوانده‌اند (یا به سبب آنکه فرزندان خدای ترسان بوده‌اند یا آنکه در آداب و عقاید هنوز با خدای ترسان حقیقی مشترکاتی داشته‌اند) و مسیحیت ایرانی در واقع شاخه‌ای از مسیحیت بوده که در همین نواحی رواج داشته است.

این بود خلاصه مقاله پینس. فرانسوا دُبلوا در یک مقاله مفصل خود، یادداشتی کوتاه درباره این لفظ آورده و در آن به نکاتی توجه داده که ذکر آن نکات نیز در این بحث لازم است (رک. ص ۹، یادداشت ۴۸ از مقاله او، مذکور در بخش منابع):

نخست. می‌گوید مخاطب این جدل مندایین مسیحیان پادشاهی ایران بوده‌اند و از این نیز برمی‌آید که در کتاب‌ها و کتیبه‌های پهلوی، tarsāgān و kristiyān هم‌معنا بوده‌اند و

۲. داهول و داخول و داهل فارسی، به معنای «مترسک»، که دخیل از آرامی است، از همین ریشه مشتق شده است.

دانسته‌اند. روهبان و روه، که در بعضی فرهنگ‌های فارسی به معنای «پارسا» و «پارسایی» آمده، دو لغت مجعول است ساخته فارسی‌زبانان، به واسطه اشتقاق عامیانه، اما نه چنانکه دُبلوا می‌گوید، ساخته شعویان.

خلاصه کنیم: ترسا بازمانده tarsāg پهلوی است و آن صفت فاعلی است ساخته‌شده از ماده مضارع فعل tarsīdan در پهلوی و اصلی در ایرانی باستان ندارد. سغدی و خوارزمی این لغت را از پهلوی گرفته‌اند و مشتقات جدید از آن ساخته‌اند. tarsāg در معنای «مسیحی» ترجمه است از نامی که جماعتی از غیریهودیان معتقد به بعضی تعالیم یهود بر خود نهاده بوده‌اند و همین جماعت اولین مخاطبان دعوت‌ها و مواعظ پولس رسول و مسیحیان پولسی بوده‌اند و مسیحیان ایران این نام را از ایشان گرفته بوده‌اند. ترسا، برخلاف آنچه گاهی شنیده می‌شود، ترجمه راهب نیست؛ یا عکس آن درست است (و اگر عکس آن درست باشد، مقایسه معنائی آن دو، که در فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی آمده، به کلی غلط و بی‌وجه است) یا هیچ ارتباطی میان این دو لفظ نیست. دخیل بودن tarsāgīh در سریانی که در فرهنگ ریشه‌شناختی مذکور است، با این شکل و صورت، پذیرفتنی نیست و اگر هم باشد، جست‌وجو و پرس‌وجوی نویسنده حاضر در این باره به نتیجه‌ای نرسید. ترسا در فرهنگ‌های عربی هم ضبط نشده و اینکه در همین فرهنگ ریشه‌شناختی آمده است که ترسای فارسی به همین صورت دخیل در عربی هم هست معلوم نیست مستند به چیست. اگر مثلاً در فارسیات شعرا چنین لغتی وارد باشد، نویسنده از آن بی‌اطلاع است و در هر حال آن را نیز نمی‌توان لغت دخیل به حساب آورد.

قصد از نوشتن این چهارمین یادداشت از مجموعه یادداشت‌های «ریشه‌شناسی چه می‌کند؟»، که عمده‌اش نقل آراء دانشمندان غربی است، سه چیز بود: نخست توجه دادن به اینکه لغت‌سازی و آنچه به آن تغییر درجه صورت‌ها می‌گویند در ایرانی باستان، و در واقع در زبان‌های هندی و ایرانی و هندی‌واروپایی، قواعد بسیار ظریفی دارد که به‌هنگام یافتن اشتقاق کلمات همه آنها را باید در مد نظر داشت و بنابراین،

مصدق هر دو مسیحیان پولسی (درباره لفظ دوم و مدلول آن دُبلوا بحث مبسوطی کرده که اینجا وارد شدن در آن ضرورت ندارد)؛

دیگر. می‌گوید زمخشری در مقدمه‌الادب، در قسمت خوارزمی، معادل «نصرانی» را ترساک (اسم) و ترساکانک (صفت؛ «جشن مسیحی»؛ «ترساکانک‌ارد») آورده (ص ۱۱ و ۴۶۶ چاپ عکسی) و این موافق است با آنچه در سغدی آمده و خود در اصل دخیل است از پهلوی؛

سوم. می‌گوید مسیحیان ایران در ترسا نامیدن خود به «خدای ترسان» عهد جدید صرفاً تشبیه کرده‌اند و به خلاف نظر پینس، ارتباطی تاریخی میان اولین مسیحیان ایران و «خدای ترسان» کلیسای نخستین مسیحی، به این معنا که اینان شاخه‌ای جسته از آن بن باشند، نبوده است؛

چهارم. احتمالاً ارتباطی میان ترسا و راهب (جمع آن: رُهبان) نیست و در مورد کلمه اخیر شاید بهتر باشد که لا اقل تاحدی به رأی آبراهام گایگر بازگردیم که معتقد بوده راهب عربی اشتقاقاً با کلمه‌ای مشتق از rabb آرامی، به معنای «رَبّ، سرور، رهبر، معلم دینی»، مربوط است، و آنگاه می‌گوید که به نظر او، رهبان عربی مشتق است از rawrbānē (نیز rabbāne و صورت‌های مشابه) سریانی که یا حاصل ناهمگونی r-r به r-h است، یا حاصل خلط با ماده «رهب» عربی به واسطه اشتقاق عامیانه و راهب، که صورت مفرد است، حاصل اشتقاق معکوس^۱ دُبلوا در تأیید این ظن خود به تشابه عطف «احبار و رهبان» («اتخذوا احبارهم و رُهبانهم ارباباً من دون الله» - توبه، ۳۱؛ «انّ كثيراً من الاحبار و الرهبان لیاکلون اموال الناس بالباطل» - توبه، ۳۴) و عطف «رَبّانیون و احبار» («... للذین هادوا و الرَبّانیون و الاحبار» - مائده، ۴۴؛ «لولا ینهاهم الرَبّانیون و الاحبار عن قولهم الاثم...» - مائده، ۶۳) توجه داده است (احبار و ربّانی نیز هر دو دخیل در عربی‌اند)؛

آخر. از رأی بعضی محققان یاد می‌کند که رهبان را، به استناد بعضی فرهنگ‌های فارسی، مشتق از روهبان فارسی

۱. ساخت صورت مفرد ثانوی بر اثر اشتقاق معکوس از روی صورت جمع فرضی در عربی امری آشناست، مانند اشتقاق فردوس از فرادیس، بزر از ابزار، فدان از افدان که همه لغات دخیل در عربی‌اند و جمع فرض شده‌اند. این معنا در مورد بعضی کلمات عربی هم صادق است؛ مثلاً اگر رأی مشهور آلفونسو نالینو درباره اشتقاق ادب از داب درست باشد، نحوه ساخت آن چنین بوده که نخست داب را به آداب جمع بسته‌اند (مانند رأی به آراء) و آنگاه صورت مفرد جدیدی از روی آداب ساخته‌اند، یعنی آدب (مانند آثار و اثر).

- هرن، پاول (۱۳۹۴). فرهنگ ریشه‌شناسی فارسی. ترجمه جلال خالقی مطلق. اصفهان: مهرافروز [به انضمام انتقادات هاینریش هوشمان].

در مورد کلماتی که از پهلوی در اینجا نقل شد، رجوع شود به فصل پانزدهم از کتاب زیر:

- de MENASCE, J. P. (1945). *Škand-Gumānīk Vičār*. Fribourg: Librairie de l'université Fribourg en Suisse.

در مورد آنچه از فعل‌های آغازی نقل شد، رجوع شود به مقاله «فعل آغازی» در این کتاب:

- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۹۴). زبان فارسی و سرگذشت آن و گفتارهای دیگر. تهران: طهوری.

در مورد پسوندها و خصوصیات آنها و قواعد لغت‌سازی با آنان در هندی باستان و ایرانی باستان، رجوع شود به:

- DEBRUNNER, A. (1954). *Altindische Grammatik*. Band II, 2: Die Nominalsuffixe. Göttingen: Vandenhoeck & Ruprecht.

عنوان دو مقاله‌ای که بالنسبه به تفصیل از آنها نقل شد چنین است (در باره رأی مختصر نولدکه نیز به همین دو مقاله رجوع شود):

- PINES, Sh. (1996 [1968]). "The Iranian Name for Christians and the God-Fearers". *Collected Works*, Jerusalem: pp. 11-20.

- de BLOIS, F. (2002). "Našrānī and Ḥanīf: Studies on the Religious Vocabulary of Christianity and of Islam". *Bulletin of the School of Oriental and African Studies*, No. 65: pp. 1-30.

در مورد رأی آلفونسو نالینو درباره ادب رجوع شود به این مقاله او: - نالینو، کارلو آلفونسو (۱۳۴۸). «لفظ ادب، بازجست معنای اصلی و معانی فراوان گوناگون که از آن جدا گشته است». ترجمه مظفر بختیار. ایرانشناسی، ش ۱: ۱۷۲-۱۸۹.



یافتن اصل لغت فقط این نیست که مثلاً تصور کنیم که فتحه پهلوی از فتحه ایرانی باستان تحول یافته یا الف آن از الف ایرانی باستان و بنابراین مثلاً یک چیزی مثل *tr̥sāka- لابد وجود داشته که بتوان گفت جزء آخر کلمه tarsāg به لحاظ آوایی مطابق آن است. چنین نیست و ظرایف دیگری هم در کار است؛ دیگر آنکه به وجود آمدن بعضی «لغات فرهنگی» امری است تاریخی، به این معنا که اگر زمان به وجود آمدن این لغات، به واسطه وجود اسناد تاریخی، معلوم باشد، جست‌وجوی اصل و ریشه‌ای برای آنها، مقدم بر آن حادثه تاریخی که باعث به وجود آمدن آنها شده، کاری بیهوده است؛ سدیگر آنکه ریشه‌شناسی وابسته به معلومات دیگر جز زبان‌شناسی تاریخی هم هست و بهتر است گفته شود که ریشه‌شناسی همچنان در حیطه فیلولوژی (فقه‌اللغه) به معنای شامل قدیم آن می‌گنجد.

منابع

در مورد کلماتی که از متون مانوی در اینجا نقل شد، رجوع شود به فرهنگ زیر و مراجع هر مدخل:

- DURKIN-MEISTERERNST, D. (2004). *Dictionary of Manichean Middle Persian and Parthian*. Turnhout: Brepols.

در مورد کلماتی که از سغدی و خوارزمی در اینجا نقل شد، رجوع شود به فرهنگ قریب و بنتسینگ و قسمت خوارزمی مقدمه‌الادب زمخشری و دستور زبان گرشویچ:

- قریب، بدرالزمان (۱۳۸۳). فرهنگ سغدی. تهران: فرهنگان.

- زمخشری، محمود بن عمر (۱۹۵۱). ترجمه مقدمه‌الادب بالخوارزمیه (چاپ عکسی زکی ولیدی طوغان). استانبول: بی‌نا.

- BENZING, J. (1983). *Chwaresmischer Wortindex*. Wiesbaden: Harrassowitz.

- GERSHEVITCH, I. (1954). *A Grammar of Manichean Sogdian*. Oxford: Blackwell.

در مورد کلمات فارسی که در اینجا نقل شد، جز لغت‌نامه دهخدا، رجوع شود به:

- برهان، محمدحسین بن خلف تبریزی (۱۳۵۷). برهان قاطع. به تصحیح محمد معین. تهران، امیرکبیر.

- حسن دوست، محمد (۱۳۹۳). فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.